

فصل خلاصه روزنامه و صنایع و مکار

و دست تقدیر عمارت الهی تسبیح کائنات اعداء و بندگان سرای المسمی



صنایع و مکار که در این جهان مودنا امام بخش سفور و دیوی تخلص صبا

در مطبع می نشیند و کتب و رسائل حسن و زیبا می طبع

رساله جواب بر منظوم صهبائی
بسم اللہ الرحمن الرحیم
تنظیم رباعیات معما از صهبائی یسجدان
مشتمل بر نو و نه نام خالق الشرف جان

وزو لو ترغوش ست سکا قیرم
تسبج شمار ذکر اشعار ترم

از دور عدن به ست نظم گهرم
نظم از نام حق معشایا واره

لطف تو مراد بر سر الشاقمرو
زان حرف ابا باز غم تو نمود

ہر کس کہ سوال پیش تو کشود
درجود تو گریہ دے نام ایا

الضياء

الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدىً للناس إلى صراط مستقيم



دوست دال حسین
بہنو بہنیں تین خود دو
مازان جن پہ پست ہو
تیا بھیج جانی آن وارو کھار
پیکر ولفظ دوست دا
خانی دال ست دین
اشارت ملجوڑ جو چین
والی توں فریب دور
شود ۱۰

بیگانه ز من نگار جادو فن من	از حیل اخصم دوست شد دشمن من
چون دیدم غیر لشکر دامن بخت	دامن دیگر زد از کپی شتن من
افسوس زبانه که فارغ ز اغیار	رزد و شب گذشت در وصل نگار
اکنون شب هجر باد را دست ای کاش	زلف جانان بخت رسد دیگر بار
گفتم فارغ شوم ز رنج ایام	تا که گردم بمشق خوبان ناکام
یک حال نمود از میان زلفش	آخر شد آرزوی دانه و دام
هر چند ز عود و چنگب شد لغنه	گر شوق نزد زخمه بود بد لغنه
نقش یک بزم دل ارزند از ناله	باری باشد برابر صد لغنه
دل در برخ موس شاید چکنم	از شش جفت آزرخ نماید چکنم

۶
سلسله دیدن محاربت
چون بدو فتح شد
از آن پس هر دو چون
از این پس هر دو چون
اولی است که در میان
عقاید و ادیان

بازمانده
از برای سید و مراد
بود چون رسیده بود در
اولی ایستادن و در
غایب اولی ایستادن
درای سید از نهان است که
و این زلف عبارت است
از عین و این بر سر
کشته زلف عبارت از
جبار شد و آن اظهار
عبارت از جبار شد

سنگھار سبھا سنگھار
ایک ایک نیا نیا
پہن کر پہن کر
ایک ایک نیا نیا
پہن کر پہن کر
ایک ایک نیا نیا
پہن کر پہن کر

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

بکشاده ز بهر او در معنی لیک	دل خویش بجای صورت آید چکن
ایضا	
برداشت چو زلف خود ز روی خشان	گر دید ز ابر گوشت ماه عیان
ز انسان که کلف زنده نمایان گردد	بر چهره ماه من بین خال چنان
باری	
ای از تو چمن زخمی گیر و کلام	وی از تو بهار سرخ و از ایام
هر مرغ که در چمن زند ناله عشق	میسازد از تو هر کی از بر نام
مصور	
حال من شوق قدم آتش بین	هر دم از شوق چشم من در بین
جاییکه عزیز باشدش بستانم	اما ز غور پای او برده بین
عقار	
گو قصه غیر پیش و لبر برود	در ذکر قیبت زشت گوهر برود
نام دل یا یکی پیشش برید	نام دل غیر خود در آخر برود

[illegible]

چهار	
گردش بگلستان می گردد واسن چو زند بکینم آن مسدود	بر چهره اعراف عیان می گردد از بار یکی کمر نهان می گردد
ایضا	
از تنگی آن دهن چو لب گشت نهان شد با همه خال لعل یارم چو کمر	مشاطه زدش و خال از بهر نشان لیکن نیسمه نمود اندیشه ازان
و یاب	
هر چند کسی گردنگاهو گردد از آن رقیب شود پریش	مشکل کان شوخ دیده بکود گردد از آن دل اردو چار باو گردد
ایضا	
ای آنکه طیان ز شوق تو بسلما در جلوه گشت که فرشت از دیده است	سوسه تو کشید عالمی محکما آشفته صورت تو باشد و اما
ایضا	

[illegible]

درین شعر که از تغافل بهر دم تو
بیرون شده ام ز خاطر خرم تو
درین چه اثر کند نشاط و دوجهان
چون شده و بر دل اکنون غم تو

	ایضا	
ای حیف که از تغافل بهر دم تو	بیرون شده ام ز خاطر خرم تو	
درین چه اثر کند نشاط و دوجهان	چون شده و بر دل اکنون غم تو	
	حجیب	
آن لعل اگر چه چاق و زلفت	اما زلفش سید دل افندی خست	
گر زلف دید و بیند لیش	گیرم ز لب آنمه که آن لب بر آرد	
	واسع	
آتشوخ که گشت آتش از دیده زندان	دیدیم از جفا و رحم از دگران	
هست آنچه ز جور و ستم و ظلم از د	دار و دل با و مهر آتش ز گسان	
	حکیم	
عالم گرد ز نعره مدح و ثناء	آشفته چو دستار سر میو نشان	
صدقه دل از خود شد و سوزارستان	یکدل شده در رنگ خم جی نشان	
	و و و	

درین شعر که از تغافل بهر دم تو
بیرون شده ام ز خاطر خرم تو
درین چه اثر کند نشاط و دوجهان
چون شده و بر دل اکنون غم تو

درین شعر که از تغافل بهر دم تو
بیرون شده ام ز خاطر خرم تو
درین چه اثر کند نشاط و دوجهان
چون شده و بر دل اکنون غم تو

اشفتہ غم شدہ دل از جمله شهر
بهر طائفه یک کشد از وی جر
باعت
عیسی انبیا چون عیان مجر
نام آن لب از بدیسی رفته
اع
ای باد صبا بسو آن ترک خطا
کیا پاریزادی در خاک است
حق
عالم چو عشق آن شکر آشفته
چون دیده خصم آن تمام عیا
وکیل
گر کار جهان الم قزاید چه عجب
چون لاله برین چنین با تم زو

اشفتہ غم شدہ دل از جمله شهر	بهر طائفه یک کشد از وی جر
باعث	
عیسی انبیا چون عیان مجر	اعلش و خواست امتحان مجر
نام آن لب از بدیسی رفته	آخر چون خویش یافت آن مجر
اع	
ای باد صبا بسو آن ترک خطا	یک ره گذر و بر پائے ازما
کیا پاریزادی در خاک است	گویم آخر تمام شد دل شد را
حق	
عالم چو عشق آن شکر آشفته	ابو خواست نصیب دل از دگر مفت
چون دیده خصم آن تمام عیا	درمازیان نمود و آخر نهفت
وکیل	
گر کار جهان الم قزاید چه عجب	ورناله غم ز لب بر آید چه عجب
چون لاله برین چنین با تم زو	گر دل داعی ز خود نماید چه عجب

دو کشته غم شدہ دل از جمله شهر
بهر طائفه یک کشد از وی جر
باعت
عیسی انبیا چون عیان مجر
نام آن لب از بدیسی رفته
اع
ای باد صبا بسو آن ترک خطا
کیا پاریزادی در خاک است
حق
عالم چو عشق آن شکر آشفته
چون دیده خصم آن تمام عیا
وکیل
گر کار جهان الم قزاید چه عجب
چون لاله برین چنین با تم زو

دو کشته غم شدہ دل از جمله شهر
بهر طائفه یک کشد از وی جر
باعت
عیسی انبیا چون عیان مجر
نام آن لب از بدیسی رفته
اع
ای باد صبا بسو آن ترک خطا
کیا پاریزادی در خاک است
حق
عالم چو عشق آن شکر آشفته
چون دیده خصم آن تمام عیا
وکیل
گر کار جهان الم قزاید چه عجب
چون لاله برین چنین با تم زو

این کتب در کتابخانه
موزه ملی ایران
تحت شماره ۱۰۰۰
نگاشته شده است

آنگس که ز بخیل نفع کس در نیست پری سازد و در شرابانی که نه ایم	چون نخل بفرشش در نیست محتاج طر حسی که در در نیست
ایضا	
لعل لب تو فرایدم جان ساقی گره و چون جام خالی اکنون نیست	باشد دهن چشمت چو جان ساقی چشمت باوه و بد بستان ساقی
مبتدی	
این صبح گو که گردناور دولت این سینه مباد خالی از درد دلم	خورشید مخوان که آتش سر دلت دیدار آخر ز جذبه در دلت
معتمد	
هر کس بتلاش یار اندر تک پست عالم شب یابست ز بختش لکن	چشم و جهان بجانب جلوه اوست سیک و دشرق از نماید رخ دوست
میجی	
گردون بر زیر او بغیر از غم نیست	در حلقه اهل بزم جز مایه نیست

این کتب در کتابخانه
موزه ملی ایران
تحت شماره ۱۰۰۰
نگاشته شده است

شنبه بجز لبان دندان گشته	دیدیم آخر امان بگماهیم نیست
مهمیت	
ای داشته در نقاب آن وی نکو	وی کرده زمین لب عیشی خور
قبران نمایشوم کبر داشت نقاب	نمود دانت خود بخود هم رخ تو
حی	
دست جو رنگی بر دل است راز	سازد بر روی دل در لطف قرار
دل خواست کنار دیگر از وی نیک	روی زیبایش نقد دل جوید باز
قیوم	
از بکده فنا حسن یارم دجو	خوبان آیند در پیش از هر سو
لیکن نغز در خون آن خورشید	هر دم جوید کناره از هر سو
واجد	
یارب عالم زیاده لطف است	نعمت بخشی بمنعمان از هر سو
ابری دیگر باشد نه رست	در پیش تو هر جو اور و خاکست

لبان دندان گشته
 دیدیم آخر امان بگماهیم نیست
 ای داشته در نقاب آن وی نکو
 وی کرده زمین لب عیشی خور
 قبران نمایشوم کبر داشت نقاب
 نمود دانت خود بخود هم رخ تو
 حی
 دست جو رنگی بر دل است راز
 سازد بر روی دل در لطف قرار
 دل خواست کنار دیگر از وی نیک
 روی زیبایش نقد دل جوید باز
 قیوم
 از بکده فنا حسن یارم دجو
 خوبان آیند در پیش از هر سو
 لیکن نغز در خون آن خورشید
 هر دم جوید کناره از هر سو
 واجد
 یارب عالم زیاده لطف است
 نعمت بخشی بمنعمان از هر سو
 ابری دیگر باشد نه رست
 در پیش تو هر جو اور و خاکست

لبان دندان گشته
 دیدیم آخر امان بگماهیم نیست
 ای داشته در نقاب آن وی نکو
 وی کرده زمین لب عیشی خور
 قبران نمایشوم کبر داشت نقاب
 نمود دانت خود بخود هم رخ تو
 حی
 دست جو رنگی بر دل است راز
 سازد بر روی دل در لطف قرار
 دل خواست کنار دیگر از وی نیک
 روی زیبایش نقد دل جوید باز
 قیوم
 از بکده فنا حسن یارم دجو
 خوبان آیند در پیش از هر سو
 لیکن نغز در خون آن خورشید
 هر دم جوید کناره از هر سو
 واجد
 یارب عالم زیاده لطف است
 نعمت بخشی بمنعمان از هر سو
 ابری دیگر باشد نه رست
 در پیش تو هر جو اور و خاکست

۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

داتی تو بمعجز نفس چون عیسی	صد مرده بیک سخن نمودن احیا
از بسکه حیات عالمی در دست	باشی تو بیا چنانکه جان یا اعضا
متن	متن
تا از بحر تو دماغ صبر بچوالم	آورده بجوم بر دم از بکس هم
قد از نام خیر در رنگ مال	وین حلقه وید مانده بر پا از غم
عفو	عفو
خورشید چو سربد عوی حسن است	روست ناز ترا بتاوی گشت
چون پیش بیزاری مشکست	خورشید دل خویش بجای تو لدا
روت	روت
عشوق هست که چون آتش چهره کشد	از پستی خاک بر سر عرش بود
مصراع قبول یافت از زین عشق	جای آن آتش از دهر تنه خویش فرو
مالک ملک	مالک ملک
آتش که ز دماغ عشق نقد اندوخت	و رکتب عقل سوزن آید سوخت

مرز جرات منکر برین سخن نگار
 که عین هم الف هم الف نمایدین
 زهر و دام چو گیری حروف ملفوظ
 و اگر قلبت بی آنحروف دانے
 سخن که رهبر ملک وسیع است
 اگر بابل سخن تازه نغمه ز تو تسلیم
 حروف مفرد ملفوظی علی سبب
 بدین قاعده حاصل اصول آفتابست
 الف یکست همان یکست می باشد
 ز لام زلف توان کرد حاصل
 ز عین خمس و از ان سین بگیر شصت
 نو و پنجم تو صابت ویم و پنجه نون
 هم از نو و سوئی توان تفاوت و

دلیل قاطع من پس بود برین
 ز لام لام و ز یا یا و یا ز یا
 حروف مفرد هاشم و از دیگرها
 که این طریق تولد سپرد به جا
 عثمان براه دیگر سجد ازین یاد
 شکفت نیست که گویا طلب کنشت
 حروف مفرد ملفوظی خداست
 فروع را بود از اصل برگزینا
 گوی بلام و گوی سوی عین را و نا
 تو خواهیم شمر خواه دال گو عدا
 رشت گاه نو و گاه پنجه جلا و نا
 ز نون بیاسو کحت و زو چاینا
 چونی ست اسم توان یا حق مسمی

خواص تصحیف اسماء

چو یاده است زده راه گنج جانت	و گرتو خواهی از ان نوگیر و از دوبا
ز نه بطار و دم نم چو است چرخ	از ان پنج رخ و از پنج رخ و به جانها
ز باک شش بود آثار و اوید کن	ز شش و حرف شمار و بجا بجز آ
چو طا گرفته و طانه است جا بگیر	چو جا بدست تو افتاده سپهر و را
ز نیا امانه و دیاست سپهر و است	ز بست کاف برآور دنت و نو بک
بر می و گز الف گیر کان کج و زان	چهل شمار و از ان جا بسو سیم یا
هم از الف بسی از سی بر و شتر	به ماه و بر و از ماه و بر و بجا را
اشراقی چو تصویف نیست و غیر	که آن استخوان و ازل شین و ضل و ظا
و گز از ان همه فین است قاف و غلبه	نه یکد گرد بر آینه چون قمر و جبا
و دو اسم کان بشمار حرف متفق اند	با حجاب یک اند و دیگر است چه و کشا
بر آمدست ز زین حسین بشال	بدان صفت که بر آید حسین از زین
هم از حسین زین را چنان فتنه را	که از پیرست افتد بسیرت آبا
ازین طریق عنان قلم بگردنم	چو گرد باد و دین ره کجاست هم کجا

چو از نظر هم سال

<p>علی بود در شهر علوم و کس در شهر حدیث لحکامی نبوش چشم پیش نصیریم نکلی فلن ازین سیاق سخن بشعر بنده اصدنام گشتن آید گمان مبر که شد شیعۀ نادرین قدم زهر که بود از مدیج بفلک سخن طریق تسامح سپهر و از ره پس از رسول ابو بکر و بعد از عمر قدم چگونه توانم در آن طریق نهاد</p>	<p>بغیر در تواند که واکند از و پایا بدن چگونه تواند جدا شد از اجزا که این طریقه توانم بوند الشعرا چه شد که بنده شدم پیش خدیو نمودن باند ازین شیعه بودن حاشا رخ سخن سودا و چهر است تازیان بیابو حقیقت بگیر راه پرا سپس جامع قرآن علی عقد کشا کنیک آلم از عشوای ابن سبا</p>
<p>فریب او بخند و زمر می ماند که رخنه کرد در الوان تبت عیسا</p>	
<p>ماه فروری ۱۸۹۶ء با ختام رسید</p>	

جای تکلم مسلمان

2730

1915 12 1

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

531

જાન્યુ ૧૯૫૦
૦૫
૧૯૫૦

Date	No.	Date	No.